

مؤلفه‌های نوستالژی در شعر یدالله بهزاد

عبدالرضا نادرifar * abdolreza.naderifar@gmail.com

استادیار دانشگاه رازی کرمانشاه

فراست پیروزی نژاد

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه کردستان

چکیده

واژگان کلیدی

* یدالله بهزاد

* شعر

* حسرت گذشته

* نوستالژی فردی

* نوستالژی جمعی

نوستالژی رفتاری ناخودآگاه است که به عنوان احساسی طبیعی در همه‌ی انسان‌ها بروز می‌کند. هنگامی که فرد از وضعیت کنونی‌اش احساس ناخشنودی کند، می‌کوشد تا با پناه آوردن به رویدادها و خاطرات خوش گذشته‌اش به نوعی درد درون خود را تسکین بخشد. نوستالژی و مصادیق آن درونمایه‌ی شعر بسیاری از شاعران گذشته تا به امروز را تشکیل می‌دهد. نوستالژی و حسرت گذشته با تمام مؤلفه‌ها و معانی آن از برجسته‌ترین مضامین و در واقع خصیصه‌ی اصلی شعر بهزاد محسوب می‌شود. گریز به خاطرات شیرین کودکی، ایام خوش جوانی و گله از دوران پیری و... از جمله مضامینی‌اند که شعر او را با نوستالژی پیوند عمیق می‌بخشند؛ به حقیقت او با پناه بردن به گذشته و خاطرات خوش آن، نارضایتی و اعتراض خود را نسبت به اوضاع جامعه و روزگار خویش نشان داده است. نوستالژی شعر بهزاد با دو معنا مطرح می‌شود، نوستالژی فردی و نوستالژی جمعی. نوستالژی فردی شعر او شامل یاد دوران خوش کودکی و مدرسه، غم عشق و مفاهیمی چون اندوه از دست رفتن جوانی و دوستان و نزدیکان و شکوه از روزگار پیری می‌شود. نوستالژی جمعی شعر او جایی‌ست که شاعر را با دردهای مردم پیوند می‌زند. اشعار سیاسی- اجتماعی شاعر نوستالژی جمعی شعر او را پررنگ‌تر از نوستالژی فردی کرده است. بهزاد شاعری متعهد، آرمان خواه و انسان دوست است. او شعر را در خدمت اخلاق به کار گرفت. جنبه‌های مختلف تعهد سیاسی، اجتماعی، عاطفی، مذهبی و تعهد به خانواده و دوستان در اشعارش نمود دارد؛ این عناصر نه تنها جانمایه‌ی شعر او را شکل می‌دهند؛ بلکه نمودار حقیقی شخصیت والای او نیز هستند. پژوهش حاضر بر آن است که به بررسی نوستالژی و جنبه‌های مختلف آن در شعر یدالله بهزاد کرمانشاهی بپردازد.

مقدمه

نوستالژی واژه‌ای فرانسوی است که از دو واژه‌ی یونانی (nosts) به معنی بازگشت و (algos) به معنی درد و رنج گرفته شده است. این واژه در زبان فارسی به غم غربت و حسرت گذشته ترجمه شده است (شریفیان، ۱۳۸۹: ۲۳). نوستالژی به رؤیایی اطلاق می‌شود که از دوران پراقتدار گذشته ناشی می‌شود؛ گذشته‌ای که بازگشت و حتی بازسازی آن برای بشر غیر ممکن است و این احساس طبیعی و غریزی، در میان همه‌ی انسانها با هر نژاد و زبانی مشترک است. به لحاظ روانی هنگامی که فرد از گذشته‌ی خود دور می‌شود، این احساس در او برانگیخته می‌شود. مشکلات و موانع درون زندگی و جامعه، به خطر افتادن سلامتی و دوران پیری از عواملی هستند که فرد را به واکنش برای یافتن گریزگاه وادار می‌کنند و هنگامی که راهی پیدا نکند، اشتیاق بازگشت به گذشته در او به وجود می‌آید؛ به عبارتی نوستالژی میل به بازگشت به بهشت گم شده‌ی آدمی است (همان: ۲۴). درباره‌ی پیوند این موضوع با شعر و ادبیات و چگونگی ورود آن به این حیطه گفته شده است: «نوستالژی که از روانشناسی وارد ادبیات شده، در بررسی‌های ادبی به شیوه‌ای از نگارش اطلاق می‌شود که بر پایه‌ی آن شاعر یا نویسنده در سروده یا نوشته‌ی خویش، گذشته‌ای (کودکی و جوانی و...) را که در نظر دارد، یا سرزمینی که یادش را در دل دارد، حسرت‌آمیز و دردآلود ترسیم می‌کند و به قلم می‌کشد.» (فرهنگ نامه‌ی ادبی فارسی، ذیل واژه‌ی نوستالژی). نوستالژی در واقع به یکی از مشخصه‌های شعر امروز تبدیل شده است. نوستالژی شعر امروز در عین حال که شباهت‌هایی با گذشته دارد، خصیصه‌هایی متفاوت با آن نیز دارد. شرایط زندگی در عصر کنونی و توسعه‌ی ابعاد و مناسبات آن، در شاعران امروز، خصوصاً در طیف متعهد آن، به دلیل پایبندی و وفاداری‌شان به واقعیات زندگی بستر مساعدی برای ایجاد بیگانگی و ناسازگاری پدید آورده است؛ به واقع این شاعران نتوانسته‌اند به آسانی از کنار مظاهر نامطلوب روزگارشان بگذرند و به آن بی‌اعتنا باشند؛ به همین دلیل این عوامل باعث بروز عکس‌العمل روانی یا واکنش عاطفی در برابر شرایط نامطلوب زندگی و روزگارشان می‌شود. مؤلفه‌های اصلی غم غربت عبارتند از ۱- دلتنگی برای گذشته ۲- گرایش مفرد به بازگشت به وطن و زادگاه ۳- بیان خاطرات همراه با افسوس و حسرت ۴- پناه بردن به دوران کودکی و یادکرد حسرت آمیز آن ۵- اسطوره‌پردازی ۶- آرکائیسیم (باستانگرایی) ۷- پناه بردن به آرمانشهر (عالی عباس آباد، ۱۳۸۷: ۱۵۷).

یدالله بهزاد کرمانشاهی در نیمه‌ی نیمه‌ی بهمن ماه ۱۳۰۴ ش. در کرمانشاه به دنیا آمد. پس از پایان تحصیلات ابتدایی و متوسطه و دریافت دیپلم علمی وادبی، در سال ۱۳۲۶ ش. در رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران آغاز به تحصیل کرد و شاگرد استادانی چون: ملک‌الشعرای بهار، فروزانفر، بهمنیار، پورداود، خانلری و معین گردید؛ سپس به استخدام وزارت درآمد و با عنوان دبیر شروع به فعالیت کرد تا اینکه در سال ۱۳۵۹ ش. به درخواست خود بازنشسته شد و سرانجام در پنجم فروردین ۱۳۸۶ دارفانی را وداع گفت (گوهران، ۱۳۸۷: ۱۳-۱۰). بهزاد شاعری توانا بود که از خود آثاری گرانقدر به یادگار نهاد. از جمله دفاتر شعر وی باید به دفتر گزیده‌ی سخن، سخنی دیگر، خرده سخن، سخن چهارم و سخن پنجم اشاره کرد؛ همچنین در سال ۱۳۸۱ ش. انتشارات آگه گزیده‌ای از اشعار بهزاد را با انتخاب شفيعی کدکنی با عنوان گلی بی‌رنگ چاپ کرد. یدالله بهزاد در اغلب قالب‌های شعری مانند قصیده، غزل، مثنوی، شعرنوی... طبع آزمایی کرده است، ولی اوج قدرت شاعری او در شیوه‌ی سنتی شعر است. در همین ارتباط برخی از محققان عقیده دارند که وی «ساختارهای شعر کلاسیک را به خوبی می‌شناسد» و در این ساختار، نوآوری‌هایی نیز دارد از جمله نوآوری‌هایش که در شعر لطفعلی صورتگر و حمیدی شیرازی هم دیده می‌شود، «ساده کردن سبک خراسانی» است تا آنجا که به سبک عراقی نزدیک می‌گردد (عابدی، ۱۳۸۸: ۱۵). اوج توانایی این شاعر در سرودن غزل است که برخی غزل او را غزل میانه دانسته‌اند (گوهران، ۱۳۸۷: ۶۹). غزل او اغلب در رفت و آمد میان سبک خراسانی و سبک عراقی است و در مجموع ساده و روان است، اما با این حال در برخی از غزل‌ها به سبک هندی نیز گرایش دارد (عابدی، ۱۳۸۸: ۱۷ و ۱۶). در شعر بهزاد مضامین متنوعی مانند یاد عزیزان، ستایش وطن، اخوانیه، لحظه‌های عاشقانه و مضامین مذهبی نمایان است؛ در این میان به موضوع وطن و دفاع مقدس و آنچه تحت عنوان «شعر مقاومت» شناخته می‌شود، توجه خاصی دارد.

پیشینه‌ی تحقیق

مهدی شریفیان عضو هیأت علمی دانشگاه بوعلی سینای همدان در این زمینه مقالات متعدد نگاشته و کتابی نیز با عنوان «روانشناسی درد» تألیف کرده است. این کتاب که در سال ۱۳۸۷ توسط انتشارات دانشگاه بوعلی سینای همدان منتشر شده، علاوه بر بررسی جداگانه‌ی واژه‌ی نوستالژی، وجوه و مؤلفه‌های آن را در شعر هشت شاعر معاصر از جمله نیما، سپهری، اخوان،

سیاوش کسرای، نادر نادرپور، فریدون مشیری، قیصر امین پور و م. سرشک پرداخته است؛ همچنین پایان‌نامه‌ها و مقالات متعددی در باب نوستالژی شعر کلاسیک و معاصر نوشته شده است؛ از جمله «بررسی دل‌تنگی در آثار شش شاعر زن معاصر» از معصومه خدادای مهاباد (پایان نامه‌ی کارشناسی ارشد، دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۷۷) و پایان‌نامه‌ی نیز توسط آقای سیروس روستایی تحت عنوان «نوستالژی شعر فروغ و اخوان» نوشته شده است (پایان نامه‌ی کارشناسی ارشد، دانشگاه سیستان و بلوچستان، ۱۳۹۰) همچنین مقاله‌ای تحت عنوان «از غم و حسرت شاعران کلاسیک تا نوستالژی شاعران رمانتیک» از برات محمدی و سمیه عباس زاده نوشته شده که در فصل‌نامه‌ی تحقیقات تعلیمی و غنایی زبان و ادب فارسی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد بوشهر چاپ شده است؛ اما درباره‌ی موضوع حاضر تاکنون پژوهشی صورت نگرفته است.

روش تحقیق

در پژوهش حاضر، روش تحقیق به صورت کتابخانه‌ای می‌باشد؛ به علاوه نشریات و مقالات مرتبط با زمینه‌ی تحقیق نیز جهت پیش‌برد پژوهش حاضر و جامعیت بخشیدن به آن مورد استفاده قرار گرفته‌اند.

رمانتیسیم و نوستالژی

یکی از درون‌مایه‌های اصلی شعر رمانتیک، گرایش و توجه به مؤلفه‌های نوستالژیک است. عواطف و احساسات فردی، جریان‌های روحی و توجه به درون، از اصلی‌ترین مسائل این مکتب به شمار می‌روند «شعار رمانتیک‌ها مستقیم یا غیر مستقیم، غالباً راجع به تلاطم‌ها و جریان‌های روحی شاعران است» (نورایی و دیگران، ۱۳۹۲: ۲۸۳). یکی از اصول مکتب رمانتیک که می‌توان تفکرات نوستالژیک را در آن دید، اصل «گریز و سیاحت» است. آرزوگی از محیط و زمان موجود و فرار به سوی فضاها یا زمان‌های دیگر، دعوت به سفر تاریخی یا جغرافیایی، سفر واقعی یا بر روی بال‌های خیال، از مشخصات آثار رمانتیک‌هاست (سید حسینی، ۱۳۶۶: ۹۲). «در ادبیات فارسی دوره‌ای خاص به نام رمانتیسیم وجود ندارد، اما بیشتر آثاری که در اواخر دوران قاجاریه (۱۳۴۴-۱۱۹۳) و اوایل سلطنت پهلوی (۱۳۵۷-۱۳۰۴) در شعر فارسی به وجود آمده است، تحت تأثیر ترجمه‌های آثار شاعران مکتب رمانتیسیم فرانسوی، مایه‌هایی از رمانتیسیم

دارد» (میرصادقی، ۱۳۷۶: ۱۱۶). زرین کوب در این باره می‌گوید: نفوذ ادب اروپایی در ادبیات فارسی، تأثیر خود را در آغاز در اشعار انقلابی و وطنی در روزنامه‌های عصر مشروطه نشان داد و پس از آن به نوعی رمانتیسم منجر شد و به انواع تازه‌ی ادبی در ادبیات پس از مشروطه شکل خاصی بخشید (زرین کوب، ۱۳۷۲: ۲۴۱). گرایش‌های رمانتیکی در اشعار شاعران بسیاری از این مرزو بوم دیده شده است؛ اگر بخواهیم آن را در سبک ادبی خاصی جست و جو کنیم، می‌توان این مشخصه‌ها را در سبک عراقی مشاهده کرد؛ همانطور که گفته شده است در این سبک ادب غنایی در آن به فراوانی بروز پیدا کرده و شعر آن از نظر فکری، شعری درون‌گرا و معمولاً غم‌گراست و گرایش به عنصر عشق در آن نمود و برجستگی دارد (شمیسا، ۱۳۸۱: ۱۴۰). «لذت‌ها و شادی‌های شاعر و بدبینی‌های برخاسته از دست نیافتن به آرزوها و رنج حاصل از اندیشه‌ی بودن و دست نیافتن به آزادی و دنیای آرمانی مطلوب، از جمله موضوعات شعر غنایی است و به تعبیر دیگر می‌توان آنها را به احساسات مربوط به فرد، خانواده، انسانیت، وطن، طبیعت، خدا و دین محدود کرد.» (رزمجو، ۱۳۷۲: ۶۷). «تأسف به گذشته از موتیف‌های رایج شعر فارسی است. شاعران دوره‌ی سلجوقی به دوره‌ی محمودی حسرت می‌خورند و شاعران دوره‌ی محمودی از دوره‌ی رودکی با حسرت یاد می‌کردند.» (شمیسا، ۱۳۸۲: ۱۳۳). رمانتیسم در ایران از عصر مشروطه وارد ادبیات فارسی می‌شود. زرین کوب در این باره می‌گوید: نفوذ ادب اروپایی در ادبیات فارسی تأثیر خود را در آغاز در اشعار انقلابی، وطنی در روزنامه‌های عصر مشروطه نشان داد و پس از آن به نوعی رمانتیسم منجر شد و به انواع تازه ادبی در ادبیات پس از مشروطه شکل خاصی بخشید (زرین کوب، ۱۳۷۲: ۲۴۱).

نوستالژی و ادبیات

نوستالژی اصطلاحی است که ابتدا در علم روان‌شناسی تولد یافت ولی بعدها به دلیل ارتباط نزدیک روان‌شناسی و ادبیات، به این حوزه نیز راه پیدا کرد؛ در واقع شاعران به مدد احساسات غلیان یافته و قوه‌ی خیال، مفاهیم نوستالژیک را بسیار زیباتر از دیگران انعکاس می‌دهند. درد شاعر درد کاستی‌ها و ناملایماتی است که به مذاق روح و روان او ناگوار بوده؛ به همین دلیل به جست و جوی جامعه‌ای آرمانی و به دور از ناهنجاری‌ها می‌پردازد. نوستالژی سابقه‌ی دیرینه‌ای به اندازه‌ی تمام تاریخ شعر و ادب ما دارد؛ اگرچه هیچ‌گاه کاربرد ویژه‌ی نوستالژی، منظور نظر شاعران نبوده، اما ناخودآگاه شعر هر شاعر مملو از یک یا چند یا تمام مؤلفه‌های

نوستالژیک شده است. شرح درد و فراق و اندوه از روزگاران خوش سپری شده، موضوعی است که با زندگی همه‌ی افراد بشر گره خورده اما آنچه که حائز اهمیت است، اینست که شاعران با اعجاز بیان و به کمک نیروی خیال و احساس و عاطفه‌ی خود، این مسائل را رنگ جاودانگی بخشیده‌اند. نوستالژی اگر چه در شعر گذشته مطرح شده؛ اما امروزه به یکی از خصیصه‌های ادب معاصر تبدیل شده است. شعر کلاسیک دل‌تنگی‌های انسان گذشته را ترسیم می‌کرد، شعر معاصر از حس غربت زدگی انسان امروز با احساس تعهد بیشتری پرده برمی‌دارد. تفاوت نوستالژی شعر شاعران گذشته با شاعران امروز در اینست که در شعر شاعران گذشته نوستالژی بیشتر جنبه‌ی فردی دارد و دردهای اجتماعی کمتر در شکل گرفتن آنها نقش داشته اما نوستالژی شعر شاعران امروز برخاسته از اوضاع اجتماعی - سیاسی و اقتصادی حاکم بر جامعه و تحولات و دگرگونی‌های زندگی آنهاست. در حقیقت غم غربت شاعران گذشته نتیجه‌ی جدایی روح از مأوای اصلی خویش است که با یک نوع لذت و شادی همراه است اما نوستالژی شعر امروز نتیجه‌ی از دست رفته‌هایی است که بازگشت آنها غیر ممکن است و این احساس نه تنها باعث آزردن روح می‌شود بلکه یأس و ناامیدی را نیز با خود به همراه دارد (محمدی، عباس زاده، ۱۳۹۱: ۱۶۶). پناه بردن به گذشته و خاطرات خوش آن در شعر بهزاد، بیانگر نارضایتی و اعتراض او به وضعیت موجود است؛ همچنان که در مکتب رمانتیسیم دیده می‌شود. در واقع رمانتیسیم نیز جنبشی اعتراضی بود بر ضد جهان سرمایه‌داری و آرزوهای بر باد رفته‌ی مردمان آن. از آنجا که رمانتیسیم با بازگشت به طبیعت، رویکردی انتقادی نسبت به واقعیت‌های زمانه دارد، با نوستالژی ارتباط نزدیکی پیدا می‌کند. از این رو می‌توان گره خوردگی مایه‌های رمانتیک و نوستالژی را در شعر بهزاد مشاهده کرد. مضامین اشعار او چون عشق، طبیعت، یأس، یاد کودکی و پناه بردن به خاطرات گذشته، طرح دردهای اجتماعی و تعهد شاعر به آزادی و ظلم ستیزی و... از این مسأله حکایت دارد.

نوستالژی شعر یدالله بهزاد

۱. نوستالژی خاطره‌ی فردی

یکی از کارکردهای تکرار خاطره، فرار از وضعیت موجود است. ناملایمات و تناقض‌ها در زندگی فرد، روح و روان او را آزرده کرده؛ بنابراین در جست و جوی راه درمان و فرار از مشکل خود، به

گذشته رجوع می‌کند. فروید در تئوری‌هایش این گونه بیان می‌کند که: در ناراحتی‌های عصبی و روانی (نوروتیک) در سرخوردگی‌ها و ناکامی‌ها، اگر شخص دارای ذوق و قریحه‌ی هنری باشد، در بیشتر موارد این سرخوردگی‌ها و ناکامی‌ها از راه تصعید، موجب خلق آثار هنری ماندگار می‌گردد (شریفیان، ۱۳۸۲: ۴۲). مضمون خاطره‌ی فردی در شعر بهزاد به شکل خاطرات دوران کودکی، نوجوانی، عشق، خاطرات دوران پیری، یادو مرثیه‌سرایی دوستان و نزدیکان، خود را نشان می‌دهد. شعر ذیل نمونه‌ای از نوستالژی فردیست. حسرت روزگار خوش وصال و بهارگونه‌ی شاعر تبدیل به پاییز فراق گردیده و از او شاخه‌ای خشک و فرسوده ساخته که منتظر دمیدن بهار عشق است که دوباره با سحر در کالبد جسم مرده‌اش بدمد: شاخه‌ای خشکم دژم روی و زمان فرسود/ سوخته از آتشی بی‌دود/ حسرت روز بهاران را/ در درونم های های گریه‌ای خاموش/ با سکوت، خشم صد طوفان/ واخته لرزان تن خود را به گستاخی/ راست چون انگشت تهدیدی/ به روی باد پاییزان/ شاخه‌ای خشکم / تشنه‌ی آن سبزافسونگر/ که دهد پیوند/ با سرانگشتی ز لطف باد و ابرش سحرها در کار/ جسم‌های مرده را با جان (همان: ۷۴).
نمونه‌ای دیگر:

ای نور دو دیده یاد بادا شب تو وان قول و غزل که بود ما را شب تو
از عمر گذشته با همه شادی و غم مانده ست مرا به یاد تنها شب تو
(بهزاد، ۱۳۸۶: ۱۱۴)

۱-۱ نوستالژی بازگشت به دوران کودکی

بی‌گمان سختی‌ها و گذر شتابان عمر، مصائب و مشکلات زندگی و مظاهر دروغین دنیا و آنچه در آن است، گاه شاعر را وادار می‌کند که به صفا و خلوص و معصومیت دوران کودکی پناه ببرد. دنیای کودکان دنیایی فارغ از ادعا و زیاده خواهی و کینه است؛ هر چه هست پاک و سادگیست. رجوع به دوران کودکی در عین حال که نارضایتی از شرایط نامطلوب زندگی و جامعه‌ی کنونیست؛ جای خالی ارزش‌های گم شده‌ی روزگار بزرگسالی شاعر را پر می‌کند و برای مدتی کوتاه هم که شده از رنج‌ها و غم‌ها او را می‌رهاند و موجب تسلی خاطرش می‌گردد. در شعر ذیل بهزاد دلتنگی غریبی نسبت به کودکی دارد و با صحبت کردن از کودکی و رجوع به آن دوران، گویی به بخشی از گم‌شده‌ها و نایافته‌هایش دست می‌یابد.

دوستی دیرینه ام در رهگذار
 زان ندا گفتی شرابی خوشگوار
 خوشدل و سرمست با پای خیال
 در دبستان با دگر نوباوگان
 آن منم از خانه بیرون تاخته
 خواند چو طفلان به نام کودکی
 ریخت در کامم ز جام کودکی
 راه عمر رفتی را باز آمدم
 بار دیگر یار و دمساز آمدم
 بامدادان رو به راه مدرسه
 (گوهران، ۱۳۸۷: ۴۸-۴۶)

شعر ذیل نیز در حسرت روزگار کودکی سروده شده است. چیزی که شاعر را در روزگار پیری به سراغ کودکی و عوالم آن بازمی‌گرداند، در واقع نوعی بازبینی و انتقادست نسبت به آنچه که تاکنون برایش می‌جنگیده و این رجعت، به منزله‌ی خط بطلان بر تمام دغدغه‌ها و غصه‌هایی است که از روزگار کشیده است. انگار یک کودک با تمام بی‌تجربگی و کودکی خود دنیا و مناسبات آن را بیشتر می‌شناخته و سهم خود را تمام و کمال از آن (که همان بازی و شادی‌های زلال کودکانه و آرزوهای دست‌یافتنی و ... است) گرفته است!

ای کاش به روز رفته راهم بدهند
 تا دست رسد به دست مادر بازم
 وز آفت غم گریز گاهم بدهند
 در کوچی کودکی پناهم بدهند
 (بهزاد، ۱۳۸۱: ۱۷۴)

۱-۲ نوستالژی دوری از معشوق

یکی از بهترین و زیباترین مضامینی که وسیله‌ی خیال‌پردازی شاعران واقع می‌شود، عشق و پرداختن به مضامین عاشقانه و توصیف احوال و حالات معشوق است. شاعران زیباترین تصاویر و تخیلات شاعرانه‌ی خود را به مدد عشق و زیبایی‌های آن خلق کرده‌اند؛ در واقع از تأثیرگذارترین مسائل در زندگی هر شخصی خاصه شاعران، عشق و ذکر وقایع بعد از آن است. عشق و مسائل مربوط به آن نیز از جمله مضامین شعر بهزاد است. عشق در شعر او همچون شاعران رمانتیک آمیخته با غم و دلتنگی و حسرت است. دوری از معشوق سرآغاز اندوه شاعر است که او را همدم سال‌های دراز تنهایی و شب‌های ظلمت‌بار می‌کند.

آنکه خواندیمش بدان روی فریبا نرگس
 سنبلس طره و لب غنچه، بناگوش سمن
 یک چمن سوسن و سوری ست نه تنها نرگس
 هست مجموعه گل زان رخ زیبا نرگس

...آسمان دیدم از آینه‌ی چشمش پیدا
زیر چشمی نگهی کرد به من تا نرگس
(بهزاد، ۱۳۸۶: ۶۶-۶۵)

امروزه شاعری که از عشق صحبت می‌کند، دوره‌های آغازین زندگی را برای ما تداعی کرده و ما را به عمق حساسیت انسانی‌مان بازمی‌گرداند. انسان را دوباره برای ما کشف کرده، بیگانگی را از بین می‌برد؛ پل‌های استوار عاطفی ایجاد می‌کند و مارا به یاد همه‌ی آن لحظه‌های تاریخی می‌اندازد که اجداد ما با عواطف عاشقانه‌ی خود، انسان را غنی‌تر کرده‌اند (براهنی، ۱۳۷۱: ۳۸۷). عشق در دیوان او بیشتر پیرامون مسائلی چون ناکامی، فراق، دلتنگی، سال‌های طولانی هجران و انتظار بازگشت معشوق بیان شده است. موضوع عاشقانه‌های ذیل نیز همین دلتنگی و اندوه و فراق و روزگار غیرقابل بازگشت وصال است. در واقع زمان بسیار اندک وصال، درد و حرمان سال‌ها جدایی و نگاه حسرت بار را برای شاعر به جا گذاشته است. در شعر زیر نیز شاعر علاوه بر حسرت دیدار یار، از غم و اندوه برجای مانده‌ی آن می‌نالد. حسرت و اندوه این عشق و انتظار دیدن دوست تا به هنگام پیری همراه اوست و اگر به دیدار معشوق خود نایل نشود، حقا که شهید کوی عشق به حساب می‌آید و افتخار شاعر نیز به این است که در این راه به جرگه‌ی عاشقان بپیوندد.

همیشه چشم امیدم به لطف یارانست
...خزان اگر نشنیدی که بی بهار افتد
...هماره یاد شهیدان عشق زنده شود
غزال من تو به لوح دل این غزل بنویس
به پای پیریش از پی چه می‌دوی بهزاد
چو خاک تشنه که در انتظار بارانست
خزان خاطر من بین که بی بهاران است
ز رقتی که به دیدار لاله زارانست
که یادگار غم ما به روزگارانست
شتاب پا به رکابت ز شهسوارانست
(بهزاد، ۱۳۸۱: ۳۲-۳۱)

۳-۱ نوستالژی یاد جوانی

در سراسر اشعار بهزاد می‌بینیم که او مدام خاطره‌ی خویش و روزگار جوانی از دست رفته‌اش را در پیش چشم دارد و لحظه‌ای از آن غافل نمی‌شود. در شعر «یادگار» بهزاد دل خسته و غم‌زده‌ی خود را، در مسیر غبار زمان و روزگار ناملائیمتوأم با سختی‌های زندگی، دفتری می‌نامد که تنها یادگار اوست و او را مخاطب و همدم خود قرار می‌دهد که اگرچه زخم خورده‌ی دست روزگار و کینه‌جویان است؛ اما به این شکستگی‌ها به اعتبار (انا عند المنکسرة القلوبهم) وقعی

نمی‌نهد. بر جبین دفتری دیرینه روز/یادگاری می‌درخشد مهروار/در دلی پیر است یاد
همدمی/مانده از روز جوانی یادگار/دفترک را بس که در هم کوفته است/ دست فروردین و پای
مهرگان/نیست برگی کاندرو نقشی درست/مانده باشد دور از آسیب زمان/کینه جویان گیر و دار
روزگار/ بند بندش را ز هم بگسیخته/خفته در گردوغبار سال و ماه/ برگ‌ها آشفته درهم
ریخته... دور از آن آشفتگی‌ها یادگار/جلوه‌ای دارد ز نور ایزدی/هر چه بر وی روزگاران بگذرد/
بیشتر گیرد فروغ سردمی/دفتر من ای دل صد پاره‌ام/هر چه تو آشفته‌تر او شادتر/گر شدی
ویران مبر اندوه از آنک/در تو یاد او شود، آبادتر(بهزاد، ۱۳۸۶: ۴۶-۴۵).

روزی بپرس حال دل بی نوای من	ای مانده یادگار ز یاران برای من
جز بخت نابکار نیاید به پای من	جا مانده ام ز قافله ی هم‌رهان و کس
شد دانه دام و نغمه ی من وای وای من	آن طایرم که دور ز دیدار هم زبان
بیگانه است با دل درد آشنای من	جز روی تو به هر که در این خانه بنگرم
انصاف را چه می‌کنی آخر سزای من	...پاداش رنج‌ها که جوانی ز من ربود
(همان: ۴۱)	

۱-۴ نوستالژی پیری و یاد مرگ

پیری و یاد مرگ هم از مؤلفه‌های نوستالژی فردی است؛ در واقع هر چه از عمر شاعر می‌گذرد،
به یاد مرگ می‌افتد؛ در نتیجه‌ی حزن و اندوه او نیز بیشتر می‌شود. بهزاد نیز همچون دیگر
شاعران بسیار از پیری و رفتن جوانی خویش یاد می‌کند؛ از میان خاطره‌های فردی نوستالژی
پیری و یاد مرگ بسامد بیشتری در دیوان او دارد. تأمل در دوران پیری و محاسبه‌ی اعمال،
وی را به حسرت جوانی از دست رفته می‌نشانند و او را بر آن می‌دارد که به گونه‌ای از
دستاوردهای زندگی خوش ناخشنود گردد و چیزی بهتر از آنچه که هست را از خود طلب
کند. با این که او همسر و فرزندی نداشت و همه‌ی عمر با کتاب و قلم انس گرفته و در
مصاحبت با شاعران و سخن‌سنان و تأمل در دیوان شاعران به سر می‌برد؛ اما باز از
دستاوردهای زندگی خویش نگران است. اصولاً یکی از خصیصه‌های دوران پیری اینست که
شخص با افسوس و نگاه تحسرامیز گذشته را مرور کند، درحالی که فایده‌ای عاید انسان
نمی‌گردد؛ همچنان که خود می‌گوید:

پیرانه سر از خاطره گفتن پیوست
هم قصه ی پیروزی و هم بحث شکست
سودی نکند تو را به هر روی که هست
نشخوار جوانی ست که رفته ست ز دست
(بهزاد، ۱۳۸۶ : ۱۵۹)

مرا دیگر در این آشفته بازار
...کهن شد سال و من از جور پیری
متاعی نیست درخورد خریدار
جوان تا پیریش دامن نگیرد
در افتادم به چاه غم نگونسار
...جوانی رفت و بر جا ماند از وی
جوانی را ندانند قدر و مقدر
دریغایی روان گاه و دل ازار (همان ۱۴۴- ۱۳۹)

پیری دورانی ست پر از تنهایی و لحظات درماندگی و کسالت در اشعار زیر بهزاد به زیبایی همین موضوع را به تصویر کشیده است. با فرا رسیدن روزگار پیری این دنیا و متعلقات آن برای شاعر بیگانه می شود و بیش از پیش به حقیقت این امر پی می برد که به این سرای مجازی تعلق ندارد و باید به سرای دیگر رخت سفر بربندد. خدایا وحشت تنهایییم کشت/ به تدبیری از این رنجم رها کن/ زبان در کامم افسرد از خموشی/ مرا با همزبانی آشنا کن/... مرا در خیالی ست/ که با وی شکوه از پیری کنم سر/ کند انکار و می خواند جوانم/... مرا از آشنایان قدیمند/ در و دیوارها در کوی و برزن/ چو بیندم به راه افتان و خیزان/ سخن سر می کنند آهسته از من/ یکی با دیگری گوید که این پیر/ جوانی بود روزی مست و مغرور/ که از این کوچه می رفت و نمی کرد/ به سوی ما نگاهی گرچه از دور... (همان: ۱۴۹-۱۴۶)

۵-۱ نوستالژی از دست دادن نزدیکان

غم فقدان عزیزان چون پدر، مادر، همسر، دوستان و آشنایان یکی دیگر از مقوله های نوستالژی در ادبیات معاصر است. هر انسانی در زندگی خود تعلق و دلبستگی بسیاری به نزدیکان و اطرافیان ... دارد و با مرگ این عزیزان دچار درد و مصیبت و اندوه می شود. هنرمندان در برخورد با مرگ عزیزان و یاران خویش به بهترین شکل احساسات خود را منتقل می کنند. از عواملی که باعث تسکین و کاهش نوستالژی اندوه از دست دادن عزیزان شده، این است که فرد داغ دیده احساسات خود را بیرون ریزد و در مورد عزیز تازه درگذشته ی خود صحبت کند،

صحبت کردن‌ها و بیرون ریزی احساسات باعث تسلی فرد می‌شود (پورافکاری، ۱۳۷۶: ۲۳۴). مواضع بسیاری از شعر بهزاد یاد و خاطره‌ی افرادی است که به نوعی در راه علم و ادب این مرز و بوم تلاش کردند و دین خود را به وطن ادا کرده و آرمان‌های آن را ارج می‌نهادند. او با بسیاری از اصحاب فضل و ادب ارتباط و مکاتبه داشته است. وی بسیار خانواده دوست بود و اشعاری را برای مادر و خواهرانش سروده است. اشعار ذیل را در رثای خاله‌ی خود (عفت الملوک) سروده است که به جای مادرش آمده بود و درواقع همان دلسوزی و فداکاری مادرانه را داشت.

امیدی بود و شاد از وی دل و جان	فسردم کآتش امیدم افسرد
عزیزی داشتم رفت از کنارم	گلی در گلستانم بود و پژمرد
تنی از برگ گل نازک بدن تر	به صد خار بلایش گیتی آزرده
...بسی دست دعا برداشتم لیک	غبار مرگش از رخساره نسترد
به حسرت اشکم از مژگان درآویخت	که آن دردانه را دزد اجل برد
من و اینک دلی آشفته سامان	که گنج آرزو با خاک بسپرد
عزیزان را چراغ دل میبراد	اگر ما را چراغ خاندان مرد

(بهزاد، ۱۳۸۶: ۱۱۶-۱۱۵)

بهزاد بخشی از اشعار خود را به صورت مستقل به نام با «دوستان و یاران» با خط زیبای خویش در ۱۵۷ صفحه فراهم آورد. این مجموعه که اخوانیات او را در بر دارد، شامل مکاتبات، مشاعره و ستایش‌هایی ست که از همدیگر ترتیب داده‌اند. وی ارتباط بسیار نزدیک صمیمانه‌ای با دوستان ادیب و فاضلش داشت. یکی از مشخصه‌های شعری بهزاد «حضور دوستان» در سراسر اشعار اوست. هر شاعری سروده‌هایی در وصف دوستان و همراهان در دیوان خود دارد، اما بسامد این موضوع در اشعار بهزاد، بیشتر از دیگر شاعران است؛ دلیل این مسأله نیز این است که او به خاطر علاقه به شعر و شاعری در تجرد زندگی کرده و بخش زیادی از عمر خود را در مصاحبت آنها گذرانده است و در باب مسائل علمی و ادبی با هم به بحث و گفتگو پرداخته و بدین گونه تنهایی خود را با حضور آنها پر کرده است. شعر «درد من» یکی از این اشعار است که بهزاد در آن به زیبایی و ظرافت از فقر و نبود امکانات و فضای محقر خانه‌ی خود را دلیل عدم حضور دوستان دانسته است؛ بعدها که نان و نوایی داشته و

شرایط زندگی مساعد می‌شود، از دوستان جانی خبری نیست. برخی شاعران و ادب دوستان نزد او از منزلت و جایگاه والایی برخوردار بوده و همواره مورد توجه و محبت و نوازش شاعرانه‌ی او قرار می‌گرفتند. تا بود دردم این بود/ کز دوستان کسی را/ هرگز نبود راهی/ یک دم به کلبه‌ی ما/ کان بام و در شکسته/ با کس به میزبانی/ از شرم و نمی‌کرد/ آغوش مهربانی/ بس آشنا که پرسید/ از من نشان خانه/ من در خطا فکندم/ او را به صد بهانه/ آخر سرای ویران در خورد میهمان نیست/ وانگه چگونه آید/ بر سفره‌ای که نان نیست؟/ امروز خانه دارد حال و هوای دیگر/ آغوش در گشاده‌ست/ بر هر که آید از در/... دیگر ز خارو خاشاک در خانه‌ام اثر نیست/ بیم خطر کسی را/ از سوی بام و در نیست/ دیگر نمی‌زند چنگ/ باد عنان گسته/ با پرده‌های چرکین/ از شیشه شکسته/ دیگر چو دردمندان/ از رنج پهل و بر/ با جنبش نسیمی ناله نمی‌کند در/ آراسته‌ست خانه/ از سعی من چو گلشن/ بر سفره نیز نانیست/ بیش از خوراک یک تن/ امروز دردم اینست/ کز هم‌رهان جانی/ با من کسی نمانده‌ست/ کاید به میهمانی/ (بهزاد، ۱۳۸۶ : ۱۵۴-۱۵۲). شعر ذیل نیز بیانگر علاقه وافر او به دوستان و یارانش است:

عمریست جاودانی در عیش و کامرانی... آن دم که بگذرانی با دوستان و یاران
(بهزاد، ۱۳۸۷ : ۸۲)

وی با مهدی اخوان ثالث دوستی عمیق و پایداری داشت و به او ارادت می‌ورزید، تا جایی که اخوان ثالث را در میان مدعیان زمانه برتر از هر کسی می‌دانست. یکی از آخرین اشعار اخوان ثالث قصیده ایست با مطلع:

ز پوچ جهان هیچ اگر دوست دارم علوم تو را ای کهن بوم و بر دوست دارم

بهزاد قطعه‌ای با وزن و قافیه‌ی همین شعر برای تقدیم به اخوات ثالث سرود، ولی متأسفانه روزگار فرصت نداد که آن را به نظرش برساند. ابیات زیر از این قطعه انتخاب شده است:

من از همگنان بیشتر دوست دارم	تو را ای بزرگ استاد سخنور
به کف در به دامن گهر دوست دارم	زهی طبع دریا مثالست که از وی
هم آن نثر چون نقل تر دوست دارم	...هم آن شعر دلکش تر از باده‌ی ناب
به هنگامه‌ی شور و شر دوست دارم	چو رعد بهاران خروشیدنت را

... سخن هر چه گفתי همه راست گفתי
 اگرها به کارست در مهر یاران
 ز جان هم گرمی تری در بر من
 ...
 تو را زین قبل بی شمر دوست دارم
 من امید را بی اگر دوست دارم
 میندار کت مختصر دوست دارم
 (گوهران، ۱۳۸۷: ۱۱۶-۱۱۵)

اما بهزاد در رثای این دوست عزیز و گرانقدر خود چنین می‌سراید:

(ارغنون) را ناله دردانگیز شد
 (آخرشهنامه) هرگز خوش نبود
 (این اوستا) ماند و زردشت مهین
 (از حیات کوچک زندان) تن
 (در کهن بوم و بر) ما شیونیست
 لاجرم بی او نروید گل ز باغ
 سوز سرمای (زمستان) تیز شد
 او برفت و ناخوشی ها درفزود
 شد خرامان سوی زردشت آفرین
 رفت و شد در خانه ی جاننش وطن
 کان فروغ انجمن در جمع نیست
 لاله در صحرا نیفرورد چراغ
 (همان: ۱۱۷-۱۱۶)

قطعه‌ی زیر را نیز به نام «خورشید فیروزکوه» در رثای امیری فیروزکوهی سروده است:

فرومرد خورشید فیروزکوه
 برفت آن بلند آفتابش ز سر
 ...بشد بلبل از باغ تا گل برفت
 هر آن کو عزیزیش در خاک خفت
 به سردی گرایید از ایرا هوش
 نماند اعتدال هوا در فضاش
 بر این بیت مویه کنان از قفاش
 سزد گر همه عمر دارد عزاش
 (گوهران، ۱۳۸۷: ۸۵-۸۴)

ترکیب بند ذیل که با عنوان «سوغ تختی» سروده شده، نشانه‌ی اهمیت دلاورمردان این مرز و بوم نزد شاعر است. او برای یادکرد این قهرمان ملی، واژه‌هایی برای قافیه برگزیده است که تأکید مضمون و محتوای شعر است و بار حماسی شعر را به مخاطب القا می‌کند.

دریغا که مهر جهانتاب مرد
 سرفراز سروی همه بار و برگ
 وزان در تن زندگی تاب مرد
 درین خشکسال تنک آب مرد

سر فتنه گستر بر آمد ز خواب
 چه بگویم به پرده درون کافتاب
 جهان پهلوان مرد و بی او جهان
 دگر باره تهمینه سهراب زاد
 پیامی به شیران پرخاشجوی
 ز نیزار گم شد هژبر ژیان
 دل مهر پرورد در خواب مرد
 فرو مرد یا شمع مهتاب مرد
 خزانست کش باغ شاداب مرد
 دریغا دگر باره سهراب مرد
 که آن شیر نستوه در غاب مرد
 نهنگ دلاور به غراب مرد

تهدمتن ز رخسار تکاور فتاد
 جهان شد به کام بداختر شغاد

۲. نوستالژی خاطره‌ی جمعی

شاعران راویان اوضاع و احوال جامعه و مردم آن هستند. ارزش یک اثر هنری به آن است که مورد قبول و پسند مردم واقع شود؛ در واقع مردم میزان و محک ارزش و اعتبار یک اثر هنری‌اند. هر قدر که در آیینی‌ی یک اثر مردم و اوضاع جامعه انعکاس داده شود به همان میزان آن اثر موفق‌تر و جاودانه‌تر خواهد بود؛ همان‌طور که گفته شده هنرمندان، خصوصا شاعران و نویسندگان هرگاه از اجتماع کناره بگیرند، آثارشان مورد پسند اجتماع نخواهد بود (خانلری، ۱۳۴۵: ۸۱).

۲-۱ نوستالژی وطن

وطن جایی‌ست که شخص به آنجا تعلق دارد، در آنجا زاییده می‌شود، زندگی می‌کند و می‌میرد؛ به این ترتیب وطن تمام هویت، اصالت و هستی یک شخص را تشکیل می‌دهد. اگر این شخص شاعر آزاده‌ای همچون بهزاد باشد، وطن را به مثابه مادر خود می‌داند که هستی و بقایش از اوست و مهربانی، وفا، ایثار و عطوفت مادری خود را در مادر دیگر خود یعنی وطن می‌بیند و از شرافت آن چونان شرافت خویش دفاع می‌کند. حب وطن و روح ایران دوستی، جزء ارزشمندترین مضامینی است که به فراوانی در اشعار بهزاد موج می‌زند. «شخص اگر با بینش تاریخی احساس همبستگی با سرنوشت ملت خویش در طی اعصار داشته باشد؛ این

گونه احوال را احساس تواند کرد. در این صورت چه بسا در پهنه‌ی اندیشه و وجدان، زندگی خود و معاصرانش را استمرار حیات اسلاف و ملت خویش در طول قرون بیابد و از آن فراتر، آن را پیوسته با جهان انسانیت در درازنای زمان ببیند» (یوسفی، ۱۳۶۹: ۷۸۵). یکی از درون‌مایه‌های اصلی شعر بهزاد، مسائل سیاسی و اجتماعی است. ترکیب این مضامین با عشق و احساس و عواطف شاعر نوعی رمانتیسم اجتماعی را در شعر او پدید آورده است. «موج اجتماعی - سیاسی دهه‌ی سی به حوزه‌ی شعر رمانتیک گام نهاد. اشعار سیاسی - عشقی با قالب‌های قدیم و جدید به وسیله‌ی روشنفکران با زبانی ساده و شفاف و گرایش به مضامین عامیانه و فقر و... سروده شد» (تسلیمی، ۱۳۸۷: ۳۳). از اشعار وطن پرستانه‌ی بهزاد نمونه‌هایی در ذیل ذکر شده است:

در میان آتشو خون، ای وطن من با توام	ور ببايد گفت ترک جان و تن، من با توام
گر نگرستان شوقی ور خزانستان حزن	مصلحت جویی نمی آید ز من، من با توام
گر بر اوج آسمانم یا حضيض خاکدان	هر کجا بینی در این دیر کهن، من با توام
مرگ هم پیوند ما را نگسلد از هم، که باز	در دل گور و در آغوش وطن، من با توام
ترک مادر کی تواند گفت فرزند شریف	ای گرامی مادر من، ای وطن من با توام
	(گوهران، ۱۳۸۷: ۷۵)

یکی دیگر از مصادق نوستالژی وطن دوستانه‌ی بهزاد اینست که او کسی را نیز که در جهت حفظ آرمان و اعتلای فرهنگ وطن کوشیده، ستوده است. او به سبب علاقه‌ی وافرش به وطن، نه تنها خود جداگانه به ستایش آن می‌پردازد؛ بلکه کسی چون فردوسی را نیز که در صدر قله‌ی ستایشگری و حب وطن قرار دارد، می‌ستاید و او را ارج می‌نهد و در شأن شاهنامه واژه‌ی «باستانی سرود» را به کار می‌گیرد؛ زیرا نزد او ستایش شاهنامه، ستایش از وطن و همچنین ستایش از مادرش است.

الا ای مهین دخت ایران زمین	ستایشگر دانش و داد و دین
تو را زبید این باستانی سرود	کش اندرز و پند است در تار و پود
بیاموز آیین فرزندگان	چو برخوانی این نامه ی باستان
بدانی که ایران به دور از بدیست	سرایبی در او، فره ی ایزدیست
	(گوهران، ۱۳۸۷: ۷۵)

برخی از مهمترین و نغزترین اشعار وطنی بهزاد، پس از حمله‌ی عراق به ایران سروده شده است. بهزاد شاعری همدل و همزبان با اوضاع اجتماع و زمانه‌ی خود بود. او قبل از انقلاب و بعد از آن، به اصول و موازین آن پایبند ماند. در زمان جنگ و پس از آن نیز همراه و هم‌گام سایر مردم به طور جدی، با ایمان و احساس و تعهد خود ارزش‌های انقلاب و جنگ و... دنبال می‌کرد. اشعار وطن‌دوستانه‌ی او به دو دسته تقسیم می‌شود: بخشی که در آن عشق و علاقه‌ی فراوان خود را به وطن نشان داده و بخش دیگر که در آن شهدای جنگ را ستوده و دشمنان را نفرین و لعن کرده است. اشعار ذیل را در سال‌های اقتدار و سیطره‌ی حکومت سیاه پهلوی سروده که پشتوانه‌ی سرایش چنین شعرهایی را باید در منش و روان بیدار و ظلم ستیز شاعر و شهامت او جست و جو کرد. «شاعران امروز با رویکردی اجتماعی و مشارکت جدی و مطالعه در حقیقت پیرامون خود، سعی در انتقال زمینه‌های عصر خود در متن آثار هنری داشته‌اند و طبیعتاً هر چه این حقیقت‌ها از شدت بیشتر و گستره‌ی عام‌تری برخوردار باشند، بازتاب همه جانبه‌تری در عرصه‌ی آثار هنری و به خصوص شعر داشته‌اند (بهادروند، ۱۳۸۸: ۱۶۰). حوادث مربوط به کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و حوادث بعدی آن، در حکومت سیاه رژیم پهلوی باعث ناامیدی و سرخوردگی شاعران گردید و دیگر مردم از بهبود اوضاع قطع امید کردند و شاعران که قشر آگاه و روشنفکر جامعه بودند، از این مسائل بیشتر تأثیر پذیرفتند. تأثیر فضای حاکم بر اوضاع سیاسی و اجتماعی آن سال‌ها در شعر بسیاری از شاعران، از جمله شعر بهزاد نیز انعکاس یافت و یأس و افسردگی و انزوای او در اشعارش نمود فراوان یافت؛ این یأس هم متأثر از اوضاع جامعه و هم سکوت و انزوای مردم آن بود؛ به همین علت برای گریز از این اوضاع به طبیعت ساده و بی‌ریا، شب و ظلمت و تنهایی آن پناه می‌برد.

باد خشم می‌وزد / باد خشم اهریمن / گویی از کران این شبان مرگ زای / باز هم دمیده است / ایزدی ستاره‌ای که روشنی دهد / رهروان امید را به پیش پای / باد خشم می‌وزد تا درافکند به خوف مرگ / باغ را که شاخه‌های نورسش به سوی آفتاب / دست‌ها فراز کرده‌اند / دشت را که دانه‌هاش / دیدگان به جست و جوی نور باز کرده‌اند / باد خشم می‌وزد / ... تا بیابند به گرد و خاک / دیده را اگر هنوز / باز می‌شناسد از خلال تیرگی / چهره‌های دل‌نواز را ز کینه‌توز / هان و هان بهوش باش / ای دریچه باز کرده در گذار باد / تا نسیم آشنایی آیدت ز در / ای فزوده در چراغ

آرزو/ از شرار شوق‌ها فروغ و فر/ آن دریچه را ببند! آن چراغ را ز سینه‌ی جان پناه کن! هوشدار!
هوشدار! باد خشم می‌وزد ز هر کنار!... (بهزاد، ۱۳۸۶: ۸۵).

در شعر «باد نوروزی» علاوه بر نوستالژی خاطره‌ی جمعی، نوستالژی سیاسی و نوستالژی از دست رفتن ارزش‌ها نیز هست. این شعر دغدغه و اندوه بهزاد را نشان می‌دهد که دیگر امیدی به بهبود و اصلاح اوضاع جامعه ندارد. این شعر در واقع بازتاب اوضاع سیاسی و اجتماعی زمانه‌ی شاعراست که خفقان و سردی و رخوت در اعماق روح و روان جامعه و مردم آن چنان ریشه دوانیده که نه تنها باد نوروزی بلکه هیچ تندبادی نیز آنها را از خواب غفلت و تباهی بیدار نمی‌کند. افسوس شاعر از روزگار باشکوه و عظمت گذشته است که دیگر باز نمی‌گردد. شعر ذیل را نیز در شهریور (۱۳۵۱) سروده پر واضح است که بهزاد در تمام سال‌های سیاه رژیم پهلوی، دشمن و مخالف سرسخت پهلوی و اعمال آنان بوده و در هر موقعیت که ضرورت داشته، با سلاح شعر به مبارزه با آنان برخاسته است. ظلمت و سیاهی و فریب و دروغ که در فضای کشور حاکم شده حسرت آرزوهای بر باد رفته‌ی مردم در شعر ذیل به خوبی بیان شده است: دل ز جان خسته و آشفته خیال/ نیست یک لحظه قرارم امشب/ بوی غم بانگ‌زنان می‌گوید/ که شب شومی دارم امشب/ گلویم خشک است و دهانم تلخ است/ خانه می‌گردد به گرد سرم/ وحشت افزایش از سایه‌ی خویش /.../ هرمن گرم تبه‌کاری‌هاست/ اختران دشمن تاریکی و او/ به دل از نورش بیزار/ هست/ نیک می‌داند کان شب شکنان/ گردآیند به یک جای اگر/ آفتابی دمد از پرتوشان/ روشنی بخش جهان سرتاسر/ ناگزیر اخترکان را همه شب/ می‌کشد در خون بی‌هیچ گناه/ سرخی روی افق را بنگر/ خون آن بی‌گنهانست به راه/ تو در اندوه که از هستی من/ بامدادان اثری دیگر نیست/ من در اندیشه که از خون کسان/ خون من هرگز رنگین‌تر نیست... (بهزاد، ۱۳۸۶: ۹۵-۹۲). شعر «خون بها» را در سال ۱۳۳۸ می‌سراید که بیت اول آن اینست:

در خراب آباد ما ز بی کسی آزاد مرد گر بمیرد هیپکس از وی نمی‌آرد به یاد

و قصیده‌ی «تنها نشسته‌ای» را نیز در ۱۳۳۸ سروده که در آن مردم را به بیداری، قیام، مبارزه علیه فساد و ستم و دفاع از وطن و آرمان‌های خود فرا می‌خواند. او از جهل و نادانی عوام الناس که مصالح و منافع خود و مملکتشان را فروگذارده‌اند، گله‌مند است و هر آن مملکت را به دلیل

ظلم و ستم حکومت و هجوم استعمار از دست رفته می‌انگارد. شعر «غبار فتنه» را پیش از انقلاب و در سال ۱۳۵۲ در سال‌های اوج خفقان حکومت پهلوی سرود و در مجله‌ی ادبی رنگین به چاپ رسید. در سال‌های بعد از انقلاب با همین روحیه با ارزش‌های انقلاب همگام و هم‌مسیر بود. شعر «زاد بوم» یکی از بهترین شعرهای مقاومت در طول سال‌های جنگ تحمیلی است. بهزاد قصیده‌ی پر شور و محکمی به نام «وطن من» با مطلع آباد، سرود و به وسیله‌ی محبان‌ش در روزنامه‌ی اطلاعات چاپ شد و بدون اطلاع آن را در جشنواره‌ی شعر فجر شرکت دادند. این شعر به رأی داوران به همراه شعر مهدی اخوان ثالث «تو را ای کهن بوم و بر دوست دارم» بهترین شعر معاصر شناخته شد و برنده‌ی جایزه شد ولی استاد بهزاد از پذیرفتن جایزه سرباز زد؛ به این دلیل که این شعر را نه برای جایزه بلکه برای وطن خود سروده بود (عاطفی، ۱۳۸۷: ۷۳). دلیل محکم‌تر این کار اینست که او همیشه در تمام دوران‌های زندگی خود سکوت گمنامی را به غوغای شهرت و اعتبار ترجیح می‌داد.

۲-۲ نوستالژی آرمان شهر

شاعران همواره در جست و جوی توانایی‌ها، شایستگی‌ها و آرمان‌های گم‌شده یا پیدا نشده‌ی انسان می‌پردازند و در این راستا همیشه این موارد را به یاد خود و انسان‌هایی می‌آورند که غبار روزمرگی، دامن‌گیر روح و جان‌شان شده و در خواب و غفلت روزگار می‌گذرانند. آنها با خبر دادن از جهان پاک و مبرا از آلودگی و رنج و گرفتاری دیگران را نیز به آن عالم فرا می‌خوانند و به این وسیله راه نجات را به سوی همگان نشان می‌دهند. شاعر به انسان هشدار می‌دهد که او پیش از این در جهانی پاک‌تر و فراتر از این سرای بیگانه و مجازی زندگی می‌کرده که اینک به سبب گرفتار کردن خود در برزخ زندگی از آن غافل شده است. آرمان‌شهر مکانی ست دست نیافتنی که بشر در افق رؤیایها و آرزوهای خود، آن را به عنوان نمونه‌ای از خیر و زیبایی و رستگاری تصور کرده است. یکی از آرزوهای انسان راه‌یابی به جامعه‌ای است که در آن رستگاری خویش را به دست آورد؛ در واقع بشر با گذار از دنیای اسطوره‌ها و راه‌یابی به دنیای خرد و دانش، شهرآرمانی خود را از آنجا به قلمرو خرد آورده است (اصیل، ۱۳۸۱: ۱۸). درد بهزاد درد همه‌ی بشر است. درد او به گونه‌ای نیست که فقط خودش را ببیند و از دیگران غافل باشد. او رسالت شاعرانه‌ی خود را به زیبایی انجام می‌دهد و به هم‌نوعان خویش منادی می‌دهد که باید از دنیای برزخی سفر کرده و به سرای برتر و پاک‌تر بروند. شعر برای او

پناهگاهی ست که می‌خواهد به وسیله‌ی آن خود را و آن را که منطق شعر و سخن او را می‌پسندد، از چنگال این سرای ناپایدار و ظلم و ستم توأم با آن برهاند. او اگر در عالم واقعیت نمی‌تواند آن طور می‌خواهد، خواسته‌های خود را تحقق بخشد، در دنیای خیال عرصه‌ی فراخی پیش‌روی خود برای تحقق خواسته‌ها و آرمان‌هایش می‌بیند؛ همان طور که می‌گوید: من رهگذری درد سرشتم/ جان سوخته از تاب و تعب ها/ زندانی شب‌های سیاهم/ بگریخته از وادی شب‌ها، در خاطر از روشنی روز/ جز خاطره‌ای زودگذر نیست/ پرسند اگر هیچ ندانم/ خورشید کدامست و شفق چیست؟... (بهزاد، ۱۳۸۶: ۴۲-۴۴) در شعر «کلبه‌ی من» که نمادین است و بی‌گمان منظور از «کلبه» کشور است، دشمن را اهریمن می‌خواند که کشور او را به دوزخ تبدیل کرده و جانش فرسوده‌ی اندوه کشور شده است. غم این اندوه او را به آرمان شهر و شهری آفتابی فرا می‌خواند که دیگر در آن نه بندی بر دست و پاست و نه کلبه‌ی درویش بی‌نصیب از روشنی ماه و آفتاب می‌شود.

دیگر به کوی عشق طرب خانه ای نماند / خم در شکست و ساغر و پیمانہ ای نماند
تا شحنة بر اریکه ی عزت گرفت جای / کس را مجال نعره ی مستانه ای نماند
... (بهزاد، ۱۳۸۱: ۳۶-۳۳)

شعر «شعر کهن و شراب» کهن از زیباترین اشعار بهزاد است که روحیه‌ی امیدواری و نشاط در آن حضور دارد. شاعر در این شعر به طلوع آینده‌ی زیبا و دمیدن دوباره‌ی آیین و سنت‌های باشکوه دوران باستان امید دارد که در صفحه‌ی ۵۴ و ۵۵ در مجموعه‌ی گلی بیرنگ سروده شده است. انتظار فرج نیز یکی از مقوله‌های نوستالژی آرمان‌شهر است که در ذیل بیان شده است: روزی که روز ماست/ تو از کران این شب تاریک/ ای راستین فروغ/ خواهی نمود روی/ تا بگسلد سیاهی تا بشکند دروغ/ آن روز آفتاب نویسد به نام تو/ بس چامه‌های زرین بر دشت و کوهسار/ و آید نسیم شاد و سبک‌خیز/ آکنده جیب و دامن از شعر و از سرود/ بر هر درش سلام و درودی/ کش رخصتی دهند/ تا محفل سرور تو را آورد نثار/ و آن روز من به جهد/ - تا چشم بد مجال نیابد- ابر گرد بام و در/ از هر چه دست‌های دعا می‌کشم حصار.

۲-۳ نوستالژی نارضایتی از شهر و آرزوی مهاجرت

نارضایتی از جایی که انسان مقیم آن است و آرزوی مهاجرت از آنجا، یکی از نمودهای اصلی نوستالژی است. بهزاد در حالت اندوه و آزدگی از شرایط بد جامعه و جهل و غفلت انسان‌های اطراف خود، ناخشنود و گله‌مند است و امیدی دیگر به بهبود اوضاع ندارد.

جهان تاریک و دل تاریک و چشم ابرها گریان
خدايا بازگیر از عمر شب‌ها این درازی‌ها
بیا بهزاد تا از بی کسی ترک وطن گوئیم
که طفلان هم نمی گیرندمان اینجا به بازی‌ها
(بهزاد، ۱۳۸۱: ۱۰)

۲-۴ نوستالژی از دست رفتن ارزش‌ها

یکی از موضوعات اشعار شاعران رمانتیک توجه به شب و عناصر مربوط به آن است. بهزاد در اشعارش به فراوانی از عنصر شب، تاریکی، تنهایی، ترس و خفقان آن اشاره کرده است. ذکر این موارد علاوه بر اینکه جنبه‌ی رمانتیسم اجتماعی شعر شاعر را تقویت کرده، مفهوم نوستالژی و غم غربت را نیز با خود به همراه دارد. شب‌هایی که در شعر بهزاد مکرر ذکر شده، توصیف اوضاع حاکم بر جامعه است؛ در واقع شب جامعه که همان رنج و فقر و گرسنگی و خفقان و تنهایی و... است، شب درون شاعر را به وجود آورده‌است.

جهان تاریک و دل تاریک و چشم ابرها گریان
خدايا بازگیر از عمر شب‌ها این درازی‌ها
بیا بهزاد تا از بی کسی ترک وطن گوئیم
که طفلان هم نمی گیرندمان اینجا به بازی‌ها
(همان: ۱۰)

نتیجه‌گیری

نوستالژی در اصطلاح ادبی به شیوه‌ای از نگارش اطلاق می‌شود که بر پایه‌ی آن شاعر یا نویسنده از گذشته‌های خویش با غم و حسرت یاد می‌کند. آنچه حس غم غربت را در وجود انسان بر می‌انگیزاند، جدایی از وطن اصلی، شرایط و اوضاع نامطلوب سیاسی و اجتماعی و فرهنگی زمانه‌ی شاعر است که به طور ناخودآگاه او را برای رهایی از این اوضاع به سمت گذشته‌ها و یادکرد آنها سوق می‌دهد. اگرچه واژه‌ی نوستالژی و کاربرد آن به تازگی وارد قلمرو ادبیات شده اما مصادیق آن در ادب فارسی از گذشته تا به حال درون‌مایه‌ی شعر شاعران را شکل می‌داده است. نوستالژی از موضوع‌های اصلی شعر معاصر فارسی است و در شعر شاعران به فراوانی وجود دارد. نوستالژی و مصادیق آن در شعر بهزاد نمود ویژه‌ای دارد. نوستالژی شعر او تنها ویژگی شعری‌اش نیست، بلکه از روح و روان و منش انسانی او حکایت دارد. از میان انواع نوستالژی، نوستالژی اجتماعی در شعر او قوی‌تر و پررنگ‌تر از نوستالژی فردیست. نوستالژی اجتماعی شاعر شامل موضوعاتی چون توجه به مسائل و مفاهیم اجتماعی و سیاسی آمیخته با احساس و انعکاس درد جامعه و شکوه از غفلت مردم و مسایل انسان محورانه است. در نظام اندیشگانی شاعر حیثیت انسانی و آزادی بشر مهمتر و ضروری‌تر از هر مسأله‌ی دیگر است.

فهرست منابع

- اصیل، حجت الله (۱۳۸۱) *آرمان شهر در اندیشه ایرانی*، تهران، نشر چشمه.
- انوشه، حسن (۱۳۶۷) *فرهنگ نامه‌ی ادبی فارسی*، ج ۲، چاپ اول، تهران، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- براهنی، رضا (۱۳۷۱) *طلا در مس*، جلد سوم، چاپ اول، تهران، انتشارات نویسنده.
- بهادروند، ارمغان (۱۳۸۸) *این روزها که می‌گذرد*، تهران، انتشارات نقش جهان.
- بهزاد، یدالله (۱۳۸۱). *گلی بیرنگ*، تهران، چاپ اول، انتشارات آگاه.
- (۱۳۸۶) *یادگار مهر*، تهران، چاپ اول، انتشارات آگاه.
- پورافکاری، نصرت اله (۱۳۷۶) *فرهنگ جامع روانشناسی و روانپزشکی*، چاپ دوم، تهران، انتشارات فرهنگ معاصر.
- تسلیمی، علی (۱۳۸۷) *گزاره‌هایی در ادبیات معاصر ایران (شعر)* چاپ دوم، تهران، انتشارات اختران.
- رزمجو، حسین (۱۳۷۲) *انواع ادبی و آثار آن در زبان فارسی*، چاپ دوم، مشهد، مؤسسه‌ی چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۲) *شعر بی دروغ شعر بی نقاب*، چاپ هفتم، تهران، انتشارات علمی.
- شریفیان، مهدی (۱۳۸۶) «بررسی فرایند نوستالژی غم غربت در اشعار فریدون مشیری»، *فصلنامه‌ی علمی پژوهشی علوم انسانی دانشگاه الزهراء*، شماره ۶۹-۶۸، صص (۸۶-۶۳).
- شمیسا، سیروس (۱۳۸۲) *نگاهی به فروغ*، تهران، صدای معاصر.
- (۱۳۸۱) *انواع ادبی*، چاپ نهم، تهران، انتشارات فردوس.

عابدی، کامیار (۱۳۸۸) برگ‌هایی از تاریخ بی‌قراری ما، تهران، چاپ اول، انتشارات ثالث.

عاطفی، یدالله (۱۳۸۷) «نگاهی به زندگی و آثار یدالله بهزاد کرمانشاهی»، مجله‌ی کیهان فرهنگی، شماره‌ی ۲۶۹، صص (۷۲-۷۳).

عالی عباس آباد، یوسف (۱۳۸۷) «غم غربت در شعر معاصر» گوهر گویا، سال دوم، شماره ۶، صص ۱۵۵-۱۸۰.

فصل‌نامه‌ی شعر گوهران (۱۳۸۷)، مجله تخصصی شعر (یادنامه)، شماره‌ی هفدهم، خرداد، صص ۱۴-۱۰.

محمدی، برات، عباس زاده، سمیه (۱۳۹۱) «از غم و حسرت شاعران کلاسیک تا نوستالژی شاعران رمانتیک»، فصل‌نامه‌ی تحقیقات تعلیمی و غنایی زبان و ادب فارسی، شماره‌ی ۱۱، صص ۱۹۲-۱۶۵.

میر صادقی، میمنت (۱۳۷۲) واژه‌نامه‌ی هنر شاعری، تهران، انتشارات کتاب مهناز.

ناتل خانلری، پرویز (۱۳۴۵) شعر و هنر، تهران، شرکت سهامی ایران.

نورایی، الیاس، شریفیان، مهدی، آذرپیرا، علی اصغر (۱۳۹۲) «رویکردهای نوستالژیک در شعر م. سرشک (شفیعی کدکنی)»، پژوهشنامه‌ی ادب غنایی دانشگاه سیستان و بلوچستان، سال یازدهم، شماره‌ی بیستم، صص ۲۹۸-۲۷۹.

یوسفی، غلامحسین (۱۳۶۹) چشمه‌ی روشن، تهران، نشر علمی.